**بسم الله الرحمن الرحیم**

**ظنون**

**حجیت ظنون**

**جلسه چهل و هفتم\_ سه شنبه 3 بهمن 1396**

در اصل اینکه ظواهر حجت اند، حجةً عقلائیه، بحثی نیست، ولی سه جهت بحث لازم است مطرح بشود، یکی اینکه آیا حجیت ظواهر، مشروط است به ظن به وفاق، یا مشروط است به عدم ظن به خلاف. یا نه مطلق است، نه مشروط است به ظن به وفاق و نه مشروط است به عدم ظن به خلاف، بحث دوم در مورد اینکه آیا ظواهر مربوط اند و حجت اند برای خصوص مقصودین به افهام یا نه؟ سوم هم بحث حجیت ظواهر کتاب، در آن بحث دوم اختلاف انسدادی و انفتاحی است. در آن بحث سوم، بحث اخباری و اصولی است.

اما سوال اول؛ ما باید تکلیفمان را روشن کنیم به عنوان یک مکلف به دنبال چه چیزی هستیم؟ دنبال انجام وظیفه، یا دنبال رسیدن به واقع، کدام یک از این دو تا؟

اما بحث اول؛ ما دنبال چه چیزی هستیم؟ مطلوب ما تحصیل واقع است یا مطلوب ما انجام وظیفه است؟ اگر مطلوب انجام وظیفه بود یک جواب داریم و اگر مطلوب رسیدن به واقع باشد جواب دیگر داریم.

برای کسی که بخواهد به واقع برسد باید خودش به عنوان یک شخص باید اطمینان پیدا کند که مقصود چیست؟

اما در عبد و مولا، مولا به عبدش بگوید اعطنی الماء، عبد بگوید من آب نیاوردم چون ظن به وفاق نداشتم، یا عدم الظن بخلاف بدست نیاوردم، مولا قبول نمی کند این حرف ها را.

بین مولا و عبد باید احتجاج باشد و مولا اینجا می تواند بر علیه عبد احتجاج کند و عبد هم صحیح نیست که به گوید من ظن به وفا ق نداشتم.

پس معیار من شخصی نیستم، معیار این است که این کلام ظهور نوعی دارد.

ما هم در اصول می خواهیم وظیفه عبد نسبت به مولا را مشخص کنیم، این ها هیچ کدام برای عبد صحت احتجاج نمی آورد، عقلا ظواهر را حجت می دانند مطلقا و مقید به ظن به وفاق یا عدم ظن به خلاف نمی کنند، و اگر عبد هم مواخذه شد، مواخذه اش را هم بی جا نمی دانند،

این فرمایش آقای خویی بود ما یک تکمله بر آن می آووریم.

من معمولا در اصول مثال به مولا و عبد نمی زنم چون ممکن است کسی بگوید مولا ها با هم تفاوت درند و امثال ذلک، نه بهتر است مثال به قانون بزنیم چون بنا است با سیره عقلا پیش برویم.

اگر قانونی به همه ابلاغ بشود که ظهور دارد در اینکه مردم مثلا باید مالیات بدهند، حال اگر یک شهروندی گفت من از این قانون، آن اطمینانی که باید پیدا نکردم و ظن به وفاق ندارم یا ظن به خلاف دارم و مالیات نمی دهم، آیا قانن گذار حساب این آقا را با حساب مردم دیگر جدا می کند؟ نه می گوید من یک جور برای همه قانون نوشتم، تو آن احتمالاتی را که برای خودت می دهی برای خودت. ببین مردم از این کلمات چه می فهمند. بله اگر شخصی بود، دکتر به من نسخه ایی داده است و من آ«جا می خواهم به واقع برسم باید اطمینان پیدا کنم مولا مرادش اش چیست؟

اما در مورد مولا و عبد دیگر معیار اشخاص نیستند.

اما تفصیل دوم؛

آیا حجیت ظواهر فقط برای مقصودین به افهام است، که آن هم همان کسانی بودند که زمان ظهور نص بودند یا برای ما هم هست؟ و لو ما مقصود به افهام برای امام نیستیم.

میرزای قمی قدس الله نوره چون انسدادی است، میخواهد اختصاص دهد ظواهر احادیث را برای مقصودین به افهام تا بعدا نتیجه بگیرد برای ما انسداد باب علم و علمی است.

فرمایش مرحوم میرزا را شیخنا الانصاری در رسائل با بیان خود توضیح داده است، مجموع کلام این دو بزرگوار مرحوم آقای خویی با بیان دقیق تر و جامع تری تبیین کرده است. ما ابتدا این بیان را می آوریم، بعد مناقشات خود آقای خویی را بیان میکنیم و بعد میبینیم می توان از میرزا دفاع کرد یا نه؟

اما اول فرمایش میرزا طبق تقریر آقای خویی وآقای شیخ اعظم؛

بیان مرحوم میرزا را در دو وجه خلاصه می کنیم:

1. وجه اول منع کبری
2. وجه دوم منع صغری

اما جهت اول؛ مراد این است که اساساً ظواهر، برای غیر مقصود به افهام حجت نیست، کبرای کلی

منع صغری؛ در روایات و اخبار ما، ظهور منعقد نشده است برای حجیت ظواهر بالنسبه به ما که غیر مقصود به افهامیم.

اما بحث اول؛ مقدمه اش این است که حجیت ظواهر، دست گاه مستقلی از اصل عدم غفلت نیست، منشأ حجیت ظواهر، اصل عدم غفلت است، در گوینده و در شنونده، چرا می گویید ظاهر حجت است؟ چون می گویید گوینده ملتفت است، چرا می گویید ملتفت است؟ یعنی غافل نیست. دلیلتان بر عدم غفلت، اصل عقلایی است. یک عاقل بالغ که سخن می گوید، اصل در او عدم غفلت است و یک عاقل که سخن می شنود و بعد از این گفتار می خواهد استفاده کند، غفلت اش احتیاج به اثبات دارد. این همان حجیت ظواهر است.

پس حجیت ظواهر برگشت به اصل عدم غفلت دارد.

حال ممکن است کسی بگوید متکلم غافل نیست، عمدا قرینه نصب نکرده است. می گوییم این خلاف فرض است، فرض ما این است که متکلم در مقام بیان است. پس نه منشا برای احتمال خلاف ظاهر ممکن است:

1. عمدا قرینه نیاورده باشد، این خلاف این فرض ماست که متکلم در مقام بیان است.
2. و 3- شنونده یا متکلم غافل باشند که اصل عدم غفلت است.

پس وقتی قرینه بر خلاف نبود، طواهر حجت است.

حال اصل عدم غفلت را کی میتواند جاری کند؟ میرزا می گوید مقصود به افهام تنها می تواند و کسی که مقصود به افهام نیست، نمی تواند جاری کند، چون ممکن است، متکلم نه غافل بوده، سامع هم غافل نبوده، در مقام بیان هم بوده است اما وقتی برای این آقا داشت بیان می کرد یک قرائنی گوینده و شنونده با هم داشتند، با توجه و با اتکا به آن قرائنی که بین متکلم و سامع بود این حرف زده شد.

ابن ابی عمیر وقتی سخنی را از امام می شوند با توجه به قرائنی است که بینهما هست، اما ما که دور هستیم، شاید امام سلام الله علیه با اتکا آن قرائن، آن سخن را به جناب ابن ابی عمیر بیان کرده است. در اینجا اصل عدم غفلت جاری نیست و اصل عدم غفلت که نبود، ظاهر نیست.

هذا اولاً، تا به حال فرض می کردیم، اصالة الظهور دستگاه جدا از اصل عدم غفلت نیست حال ثانیا بر فرض که اصالة الظهور مستقل باشد.

سوال این است که اصالة الظهور کی و برای چه گوینده ایی حاصل می شود؟ برای گوینده ایی که می خواهد همه حرف هایش را یک جا بزند، برای چنین گوینده ایی ظهور منعقد می شود.روش متکلمی که اتکا به قرائن منفصله نمی کند، ظهور دارد. و این مقصود به افهام سات که می فهمد گوینده می خواهد تمام حرف هایش را یک جا بزند. اما بنده که مقصود به افهام نیستم چگون هاز کلام امام که معمولا اتکا به قرائن منفصله می کند ظهور گیری کنم.

هذا تمام الکلام فی الکبری.

اما وجه دوم(صغری)

ما این روایاتی که داریم، اگر این روایات همچنان که از ائمه صادر شده بود به ما میرسید، این حجیت داشت، اما این روایات یک مشکل عمده دارد و ان مشکل تقطیع است، و چه بسا در این فقرات قرینه است در فهم و کسی که این قرائن را مقصود به افهام می فهمد. من که این روایات مقطعتا به دستم رسیده است ف من که نمی توانم از این ظواهر حجیت داشته باشم.

اینجا اصل عدم قرین هرا هم نمی توان اجرا کنید چون تقطیع شده است، بلکه احتمال قرینیت موجود می دهیم و در احتمال قرینیت موجود نمی توانیم اصل عدم قرینه را جاری کنیم.

اما آنچه که آقای خویی و شیخ به تبع میرزا در منع کبرا گفته اند:

مقدم هاش این بود که منشا اصالت الظهور، اصل عدم غفلت است؟ کی این حرف را زده است این ها هر کدام یک اصل عقلائی است. منشا اصل عدم غفلت این است که غفلت و سهو در قول و فعل خلاف طبیعت انسان است. یعنی اصل در انسان التفات است. اما منشا اصالة الظهور وضع است یا قرینۀ عامه، آن چه که ظواهر را می ساز د دو چیز است،

یک وضع هذه اللغه لهذه المعنا. وقتی تو علم به وضع پیدا کردی، ظهور درست می شود.

دو؛ اطلاق، ظهور اش اطلاق دارد.

اما منشا اصل عدم غفلت، یک امر نفسانی و روحی و روانی است که اثبات سهو و غفلت احتیاج به مؤنه دارد، چه ربطی دارد اصالة الظهور با اصل عدم غفلت که منشا اش یک اصل نفسانی و روحی است؟

**صلی الله علی محمدٍ و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین.**